

دو سند درباره رواج نوروز در مصر باستان

مرحوم سید حسن تقی‌زاده در کتاب بسیار نفیس گاهشماری در ایران باستان و همچنین سایر آثاری که درباره تاریخ تحول گاهشماری در فلات ایران از خود بجا گذاشته است، در یک نکته چه تلویحاً و چه تصریحاً اصرار دارد و تأکید می‌ورزد، و آن اینکه تقویم و سیستم گاهشماری ایران باستان متأثر و متحول از گاهشماری مصر قدیم است. بخصوص تأکید می‌کند که اصلاحات در گاهشماری اوستائی قدیم که منجر به پیدایش گاهشماری اوستائی جدید گردید، بعد از تسخیر مجدد مصر بدست داریوش اول و تحت تأثیر گاهشماری رایج در مصر آن زمان صورت گرفته است. بعضی شواهد و امارات سبب شک و تردید در صحت این حدس مرحوم تقی‌زاده می‌شود، از جمله سیوع پدیده دهگانها یا دکانها، باوری که ریشه‌های آن را در فلات ایران هنوز می‌توان دید.

یا رواج سال سیصد و شصت روزه بدون کبیسه و بدون خمره بمدت تقریباً هزار سال از اواخر هزاره سوم ق.م تا اواخر هزاره دوم ق.م در مصر باستان. یا اطلاعاتی که جسته و گریخته درباره رواج مفهوم نوروز با همین اسم نوروز، در مصر باستان بدست می‌آید. عجیب آنکه ظاهراً تا همین زمان حاضر - لاقفل تا پنجاه سال قبل - مراسم نوروز در دهات دورافتاده و قبطی‌نشین مصر اجرا می‌شده است. در این باره دو سند ارائه می‌گردد. امید است که مورد توجه متخصصین و محققان فارسی زبان که در این رشته کار می‌کنند قرار گیرد و موارد دیگر. وجود این قرائن و امارات می‌تواند حکایت از آن کند که مطلب بدان سادگی و

سهولت که مرحوم سید حسن تقی‌زاده حدس زده است نبوده است.

سند اول

«شکوهی که مصر باستان داشت»^۱

تألیف خانم مارگارت الف. موری (۲)

از نشریات مؤسسه سید ویک اند جکسون، لندن (۳)

چاپ یازدهم ۱۹۷۷.

نقل شده از مجله کرنهیل ماگازین (۴) ۱۹۳۴

سال نو مقدس

شب ساکت و پرستاره. سه ساعت بعد از نیمه شب. اوائل پاییز در مصر علیا. ده، همیشه در این وقت خواب بود. اما امشب بیدار مانده است زیرا شب «نوروز الله»^۵ سال نوی مقدس بود. کوچه پس کوچه‌های تاریک ده را صدای پای برهنه کسانی که بجای نیل می‌روند فرا گرفته است.

دهکده بر باریکه‌ای از ساحل واقع شده است که یکطرف آنرا رودخانه لبریز از آب فرا گرفته است. در آنسو دریاچه کم عمق باقیمانده از سیلاب نیل تا افق ادامه دارد. در شب‌هایی که باد شمال می‌وزد صدای بلور موجهای ظریف همه جا را فرا می‌گیرد، اما امشب همه چیز و همه جا ساکت است. سکوت را فقط صدای زمزمه پای برهنگان درهم می‌شکنند.

در ایام باستانی، رسم بر این بود که در سراسر مصر، در آن شبی که آنرا متعلق به رودخانه مقدس نیل می‌دانستند با عبادت و آئین خاصی از «ازیریس» ارباب و خدای رودخانه نیل حق‌شناسی بعمل آید. اما امروز فقط در این دهکده دورافتاده قبطی‌نشین است که این سنت باستانی رعایت می‌گردد. فقط در این جاست که مراسم جنبه عبادی و شکرگزاری خود را حفظ کرده است.

در شهرها و روستاهای بزرگ مصر هم هنوز این مراسم جشن و شادی بجا آورده می‌شود. اما این مراسم پرزرق و برق، همانند کارناوال‌های موسمی و یا نمایش

- 1- Splendour that Was Eygept.
- 2- Margaret A.Murry
- 3- Sidwick and Jackson
- 4- Cornhill Magazine
- 5- Nâuruz Allah

سالانه شهردار لندن، فاقد محتوی و بی بهره از وجاهت است. بخصوص هم که با ابتداء معمول شرقیها هم آلوده شده است.

اما در این دهکده قبطی نشین، که از همه شهرها و روستاهای بزرگ مصر بدور است و چون اهالی آن قبطی نشین می باشند نوعی حصار عزلت و تنهایی آنرا از نفوذ همسایگان مصون داشته است. این جشن هنوز نمونه سادگی و ظرافت است.

ساکنان آن، همانند ایام باستان، هر سال مراسم پرستش نیل را بجای می آورند با این تفاوت که مراسم بعوض نام اوزیریس، بنام عیسی مسیح اجرا می شود. همانند، ایام باستان، مرادی که با اجرای این مراسم می طلبند التماس برکت و نیک بختی برای فرزندان و اجاق فامیل خویش است.

آب مورد نیاز ده از چهار نقطه بخصوص که در ساحل رودخانه تعبیه شده است تأمین می شود و زنهای ده هر روز برای آوردن آب و آب دادن چارپایان، بدانجا می روند.

تمام مردم دهکده، امشب، برای انجام مراسم نوروز الله متوجه این چهار نقطه هستند.

رودخانه با نور سرد و خاکستری رنگ چشمک می زند. ستاره شباهنگ با شعرای یمانی که در افق مشرق می درخشد، تصویر پل باریک نورانی را بر رودخانه تقریباً یک میل پهنا دارد نقاشی می کند. دایره نورانی مبهمی در افق نشان می دهد که ماه از کجا می خواهد سر بزند. ماهی که دوره اش - در آخرین روز ماه و آخرین روز فصل - دارد بسر می آید.

نور مبهم بتدریج می شکفت و پراکنده می شود و روشن می گردد، تا آنکه هلال باریکی همچون سیمی ظریف از نقره، از پشت درختهای نخل نمایان می شود.

رنگ آب رودخانه دگرگون می شود. حال سیمایی یکدست، همانند شیشه است. درختهای نخل، مماس بر خط افق، تیره تر می نمایند و ساحل آن طرف را بسختی می توان شناخت. رود، خاموش و بی صدا، در شب بی باد، می دود. شاخه های نخل که آنچنان در مقابل نسیم حساس می باشند اکنون چون مجسمه ریخته شده بی جنبش اند. گوئی که در این شب مقدس همه طبیعت آرام شده است.

زنها تا زانو وارد رودخانه می شوند. نه بار آب می آشامند، نه بار دست و رویشان را می شورند و نه بار غسل می کنند. مادری با نوزاد گریانش وارد رودخانه می شود. نه بار آب بر سر کوچک نوزاد می ریزد. خنکی آب گرمای بدن کودک را می زداید و

گریه‌اش بند می‌آید.

دو زن دیگر هیجان‌زده، با کودک همراه، بروودخانه می‌آیند با شتاب وارد آب می‌شوند. کودک چمباتمه می‌زند تا آنکه آب بگرددش برسد. مادرش نه بار دست خود را پراز آب کرده بر سر تراشیده‌ او می‌ریزد. خنکی اولین مشت آب سبب می‌شود که کودک جیغ آرامی بکشد. مادرش آرام و ملیح می‌خندد. مادر بزرگ متلک می‌گوید. صدای خنده هر سه شنیده می‌شود.

بعد از آنکه کودک را نه بار غسل دادند از جای برمی‌خیزد و دوباره می‌نشیند و نه بار دیگر غسل می‌کند و باز برمی‌خیزد و می‌نشیند تا برای بار سوم نه بار غسل بکند. مادر بزرگ هم نه بار او را غسل می‌دهد. معلوم است که کودک عزیز دردانه است و مورد محبت شدید این‌دو زن، شاید آخرین کودک بازمانده برای مادر است.

کودک بازیگوش دیگری نمی‌خواهد در آب بنشیند، شاید هراس دارد، زیرا صدای زنی که باو جرئت می‌دهد شنیده می‌شود. چند لحظه بعد صدای غوطه خوردن جسمی در آب، بعد هم آوای خنده کودک از این حکایت می‌کند که او مشغول برکت‌یابی از نوروز خداست. زنی تنها ایستاده است. هیکل جوان و ظریف او در جامه‌ تر، به بدن چسبیده، در زمینه رنگ خاکستری روشن رودخانه واضح است. تنها و جدا از گروه‌های پدران و مادران و فرزندان‌شان، مراسم را بجا می‌آورند.

خم می‌شود. دستانش را از آب پر می‌کند و راست می‌شود و آب را می‌نوشد. لحظه‌ای درنگ می‌نماید و دوباره و سه باره با دستانش آب می‌نوشد تا آنکه نه جرعه آب بنوشد. در فاصله دو جرعه لحظه‌ای کوتاه درنگ می‌کند و در فاصله‌ای هر سه جرعه مکثی بلندتر.

فقط دست‌هایش است که می‌جنبید. بقیه هیکلش همچون مجسمه ساکن و بی حرکت است. گویی از شدت اشتیاق دعا بدنش سنگ شده است و فضای اطراف او از سوز عبادتش مواج است.

در زیر آسمان کبود فقط یک اشتیاق است که می‌تواند زنی را به چنین شدت در دعا و تقاضا برساند. داشتن نوزاد.

شاید زنی نازاست که مشتاق باردار شدن است. شاید هم مادری است که برای سلامتی تنها فرزندش تضرع می‌کند. آخر در این سرزمین طبیعت نسبت بهمه چیز، حتی کودک قسی‌القلب است. زن از جای برمی‌خیزد نه بار دامن جامه‌اش را در آب

می‌زند، آنگاه از ساحل بالا می‌رود و در تاریکی محو می‌گردد. خانواده‌ها معمولاً با هم به کنار آب می‌آیند، کودکان اغلب قلم‌دوش پدرها می‌شوند. مردهای دهکده معمولاً با کمی استهزا از این مراسم صحبت می‌کنند و آنرا مربوط به زنان و از جمله خرافات می‌دانند، اما همینکه خاطره مادران و خواهرانشان، در سینه‌شان، بیدار می‌شود و به یاد کودکی خود می‌افتند، گوشه خلوتی را می‌جویند تا نه بار از آب نیل بنوشند.

چند جوان تازه بدوران رسیده خود را به آب می‌اندازند با سروصدا شنا می‌کنند. این کار احساسات مردم را جریحه‌دار می‌نماید، زیرا جو، جو عبادت و پرستش است که سکوت و آرامش شب بدان طراوت و شادابی می‌دهد. چندین هزار سال است که در شب فیضان نیل، مادران مصری به ساحل رودخانه می‌آیند تا از صاحب رودخانه برای فرزندان خویش طلب برکت کنند. در ایام قدیم صاحب یا خدای رودخانه جهت برآوردن مراد پرستندگان، قربانی انسانی می‌خواست اما اکنون او خدائی است که خودش روزی کودک بوده و مادری داشته است.

امروز هم مانند آنروز، رودخانه، بر سینه پنهان خود انعکاس امواج بیشمار دعا و امید و آرزو و هراس قلبی آدمی را تحمل می‌کند.

آنچه که در خاطره من بیادگار مانده است، تصویر رودخانه پنهان و تاریکی است که شتابان می‌رود و زمزمه ملایم عبادت و دعا، آرامش و سکوت آن شب سال نو خداوندی. یعنی هلال ابونوروز^۷

سند دوم

کتاب «شاخه زرین»^۸ کتاب عظیم جورج جیمز فرایزر^۹ شاید جامع‌ترین تألیفی است که در زمینه تاریخ عقاید و باورهای تمدن و جوامع باستانی و اولیه شده است.

بخش چهارم این کتاب با عنوان آدونیس، اتیس اوزیریس شامل دو جلد است، قطعه‌ای که خواهد آمد از صفحه ۱۵۵ جلد دوم کتاب سوم "اوزیریس" ترجمه شده است:

در عصر بربریت ماقبل تاریخ، مصریها همانند دیگر اقوام آفریقائی و هندی، پادشاهی را که در ضمن پادشاهی کاهن بزرگ هم بود در فواصل معین به قتل

7- Abu Nauruz Hallal

8- The Golden Bough

9- George James Frazer

می‌رساندند تا اینکه حکمران با سلامت جسم و روان بتواند جامعه را در نهایت کفایت اداره کند. در این هنگام دوشیزگان خانواده پادشاهی آماده آن بودند تا شاید بزوجیت جانشین پادشاه معدوم درآیند. ایزدی که صورتک شغال بر چهره داشت پیشاپیش او حرکت می‌کرد تا راه را برای ورود او بدنیای نادیده باز کند.

پر شترمرغی حامل و ناقل روان پادشاه معدوم بود که با وزش نسیم از دیده پنهان می‌گردید، این مراسم آخری یا (جشن سد) میخواندند. باین ترتیب پادشاه معدوم به تخت سلطنت مردگان جلوس می‌کرد و حافظ و پشتیبان تمام افرادی می‌شد که در زمان سلطنت دنیوی او مرده بودند، و این مراسم حکایت از این داشت و نشان این بود که پادشاه معدوم با اوزیریس سلطان مردگان وحدت وجود می‌یافت.

همانند سرزمینهای دیگر در مصر هم این آئین خون آلود بتدریج تغییر شکل داد و رسم بر این گذاشته شد تا شخص دیگری بعنوان نایب یا جانشین بجای پادشاه قربانی شود.

این باور بصورت افسانه ابو نوروژ قبطی دوام یافت. بصورت پیرمرد بلند قدی که تاج مصر علیا را بر سر و برسومی در دست و ریشی عاریه بر چانه دارد. از آنزمان این جشن (جشن سد) بصورت مهمترین جشن سلطنتی درآمد که در طی آن پادشاه در زمان حیات به مقام اولوهیت می‌رسید و بعد از مرگش اوزیریس و نگهبان مردگان می‌گشت.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

وطن

جانم از آن تست تن تا هست
تخت و تابوت و گورم اینجا هست
این چنینم جهان شناسا هست
غیر از اینم کجا پذیرا هست
تن مادر به گور تنها هست...
روشنیهای صبح فردا هست
سیمین بهبهانی

ای وطن با تو بستم عهدی
شمرو شور و سرودم اینجا بود
نام ایران بود شناسه من
زنده و مرده ام بدین خاک است
استخوان پدر نهان اینجا است
شب اگر وهمناک و تاریک است